

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سید هاشم سدید
۱۲ اپریل ۲۰۱۸

رخ سخن من در این گفتار مثل همیشه به جانب مردم است!

قاعدتاً رخ سخن در مواردی که به بقای ملی، سیاست خارجی، ارتش، اقتصاد، دیپلوماسی و امنیت ارتباط می گیرد، به جانب دولتمردان می باشد؛ اما چون دولتمردان کنونی از جمله انسان هائی هستند که (اگر در میان شان یکی - دو تائی هم پیدا شود که به ماهیت اندیشه های ناپاک و تبهکارانه پاکستان نسبت به ما و بیهودگی تلاش برای رسیدن به توافق برای همزیستی مسالمت آمیز و رفع کشیدگی ها از طریق تماس های عملی سیاسی میان ما و پاکستان متوجه شده باشند) نه خود متوجه اهمیت و باریکی های برخی قضایا می شوند و نه به حرف دیگران گوش می دهند، ناگزیر، و همان طور که همیشه در آخر کار برای حل یک مشکل بزرگ و پیچیده، قضیه به مردم راجع می شود، من نیز بعد از یک عمر تجربه و شناختی که از پاکستان و از رهبران به اصطلاح جهادی و سیاست مدارانی مانند کرزی و غنی و یاران شان دارم به این نتیجه رسیده ام که مبحث امنیت و بقای کشور و رابطه و سیاست آن در قبال پاکستان و فقدان صداقت سیاست مداران بر سر قدرت فعلی در کشور را با مردم در میان بگذارم و باز هم از مردم در رفع معضلات موجود شان کمک بخواهم.

بدیهیست که رابطه با کشورهای خارجی و بستن عهدنامه یا ابطال پیمان و گشودن و بستن مرز ها و اعلام جنگ و صلح و قطع یا تجدید و گسترش روابط سیاسی - اقتصادی و تجاری و... بستن تنگ خر نیست که هر خرکاری دست به اجرای آن بزند. این کار ها کار های مسلکی هستند که بخشی (ضرورتاً) از وظایف دولت ها می باشد و حکومت ها به نمایندگی دولت ها (و مردم) باید با دقت کامل و با در نظر گرفتن همه جانبه سود و زیان کشورهای خویش در عملی ساختن آن کوشا باشند.

تجربه هفتاد و یک ساله ما از کارنامه های پاکستان در ارتباط با افغانستان، که بر مبنای شواهد و مدارک معتبر و عینی به دست آمده است، ما را بر آن می دارد که از سیاست مداران خویش، که باید عین تجربه های ما در قبال کارنامه های پاکستان را در رابطه با افغانستان داشته باشند، امید آن را داشته باشیم که بالاخره تغییری در زاویه دید شان نسبت به پاکستان ایجاد کنند.

رویه خصمانه و فشار های گوناگون پاکستان در طول این همه سال یکی از عوامل اساسی عدم رشد و ترقی کشور، آزردگی های ایجاد شده میان اقوام (به تحریک همین کشور)، به هدر رفتن سرمایه ها، بی ثباتی و جنگ و خونریزی در دوره های مختلف و در سطوح متفاوت در کشور ما بوده است.

ارتش مجهز و سه صد و پنجاه هزار نفری افغانستان را بعد از سقوط نجیب همین کشور و توسط کسانی مانند گلبدین و مسعود و ربانی و دوستم و صبغت الله و سیاف و گیلانی از یک طرف و مزاری و محسنی و خلیلی و محقق و دار دسته های شان از طرف دیگر متلاشی کرد.

گلبدین را همین کشور برای برهم زدن اوضاع افغانستان که باید به سوی آرامی و نظم می رفت و برای این که او را برای رسیدن به اهداف خود به قدرت برساند و افغانستان را نیز مانند ایالات دیگر پاکستان به ایالتی از این کشور تبدیل کند، بعد از آمدن رهبران مجاهدین به کابل، به جنگ و خونریزی و ویرانگری برانگیخت؛ جنگی که تمام شهر کابل را با خاک یکسان ساخت و سبب کشته شدن بیشتر از هفتاد هزار افغان شد - و دامنه آن تا همین اکنون همراه با تهاجم امریکا به خاک افغانستان و دست یافتن یک تعداد از اوباش ترین انسان ها به قدرت امتداد یافته است.

با ناکام شدن گلبدین در پیشبرد مقاصد خود و مقاصد پاکستان، پاکستان اعجوبه شگفت انگیزی به نام طالب را بلای جان ما ساخت. امارت اسلامی طالب، که چهار تا ملای سنتی و متعصب و بی خبر از کشور و کشور داری و سیاست و اقتصاد، و بانک داری و تجارت و معاملات پولی عصری، و ارزش های مانند آزادی و حق انتخاب مردم در گزینش نظام سیاسی و حاکمیت و تدوین قانون اساسی و سائر نیاز های انسان مدرن و... در رأس آن قرار داشت، به پیروی از آرزو های دیرینه پاکستان همه ارزش های انسانی و ملی ما را به پای خوکان پاکستانی ریخت؛ تا جایی که افغانستان را خانه و مسکن تروریست ها و قرارگاه قشونی از خرابکاران و پیروان تشدد و خشک اندیشی، و بی خبر از تساهل و مدارا قرار داد و کشوری را که نیاز به صلح و همکاری سالم با سائر کشور های جهان داشت تا در آرامی به بازسازی خرابه های کشور و رفع عوامل عقب مانده دیرینه پردازد، به مرکز تشنج و ناآرامی در منطقه و جهان تبدیل نمود. جنگ ها و ناآرامی های موجود نیز، اگر سائر عواملی خرد و ریزه را که به هیچ وجه نمی توانست سبب بروز ناآرامی ها و جنگ و کشتار به پیمان و شدت موجود شوند، نادیده بگیریم، ریشه در سیاست های مزورانه و سودجویانه و پلان شده پاکستان به ارتباط کشور ما، و همکاری های بی شائبه طالب و کسانی مانند گلبدین و حقانی و امثالهم با پاکستان دارد.

حمایت بی دریغ، آشکار و توأم با لجاجت و گستاخی پاکستان به خصوص از طالب و حقانی طی شانزده - هفده سال گذشته، که حتی امریکا با همه گریز و پرهیز از پذیرفتن و گفتن آن بالاخره بدان اعتراف می کند و به خاطر دست داشتن پاکستان در تجهیز و تمویل و حمایت طالب و حقانی و سائر تروریستان منطقه و جهان برای خراب کاری و برهم زدن صلح در افغانستان کمک های مالی و نظامی خویش را به این کشور قطع نموده است، باید ما را، هر قدر هم کودن و نافهم باشیم، بر این امر باورمند ساخته باشد که نشستن و صحبت کردن با پاکستان برای قطع کمک به طالب و حقانی و دست برداشتن از مداخله در امور افغانستان، مگر این که پاکستان را به حیث ولی و قیم خود قبول کنیم و همه اختیارات خود و کشور خویش را به وی تفویض نمائیم، هر قدر ادامه داده شود، سودی به حال ما نخواهد داشت و دل پاکستان را نسبت به ما نرم نخواهد ساخت. آیا سرسختی پاکستان در برابر فشار های گونه گون امریکا با آن همه قدرت، به ما هیچ مطلبی را تداعی نمی کند؟ از این همه سرسختی پاکستان در برابر امریکا چه انتباهی باید گرفت؟

دیدار شاهد خاقان عباسی طی سفر اخیرش با گلبدین، کسی که در حال حاضر هیچ گونه سمت رسمی در دولت ندارد، در امتداد تلاش های مزورانه پاکستان تلاش دیگری است برای برگماردن نوکران این کشور بر مقدرات ما و دست یافتن آن به سیادت و حکمرانی بر افغان ها.

قاعدتاً مسؤولان امور کشور اولاً باید چنین اجازه ای را نه به صدراعظم پاکستان و نه به گلبدین می دادند، و ثانیاً باید از گلبدین پرسیده می شد (و پرسیده شود) که برای چه و با چه مجوزی، درحالی که دارای هیچ سمت یا مقام رسمی در

دولت نیست، به دعوت شاهد خاقان عباسی لبیک گفته و به دیدار او رفته و با او ملاقات نموده است! و به این سؤال جواب بگویند که منظور اصلی سفر صدراعظم پاکستان دیدار با رئیس جمهور افغانستان و اراکین دولت بود، یا دیدار با گلبدین؟! و به این سؤال که چرا دولت در این خصوص سکوت اختیار کرده است؟ (هر چند طرح این سخنان و سؤال ها با زد و بند هائی که نهاد های سه گانه دولت با پاکستان دارند، و با درک این حقیقت که کاسه زیر نیم کاسه است، اضافی و عبث هستند!) و به این فکر کنند، اگر در فکر میهن هستند، که آیا واقعاً گلبدین، آن گونه که وانمود می کند، در فکر افغانستان و افغانان است، یا آمدنش به افغانستان بعد از چهل و دو سال اقامت در مهمان خانه های آی. اس. آی، به هدایت پاکستان و برای انجام وظایفی که این کشور در این برهه حساس و نازک به دوش وی گذاشته است به کابل آمده است؟ (گفته می شود که عباسی از سیاف هم دعوت نموده بود تا به دیدار وی برود، اما سیاف، که در این اواخر تغییراتی نسبی در افکارش وارد آمده است، از رفتن و دیدن با عباسی خود داری کرده است، که من شخصاً آن را با همه کارهائی که او در گذشته نموده است، قابل قدر می دانم.)

بی شبهه و به طور مسلم این دیدار به غرض تفهیم جزئیات بیشتر در ارتباط کار هائی که باید گلبدین در راستای تأمین منافع پاکستان انجام دهد، صورت گرفته است. به تبع بازی ها، که با گذشت زمان در حال تحول هستند، دستورالعمل ها نیز باید تغییر و همگام با نیاز ها شوند!

و بی گمان این دیدار غرض تشویق گلبدین برای سهم گیری در امر آوردن صلح در افغانستان نیست؛ زیرا اگر پاکستان چنین نیت نیکی می داشت، اولتر از همه طالب را، که عمده ترین عامل ناآرامی ها در افغانستان می باشد، برای پذیرش صلح و دست کشیدن از جنگ و ترور، و سازش با دولت افغانستان و امریکا وادار می ساخت و هرگز آن عده از طالبان را که می خواهند دست از جنگ بکشند، زندانی نمی کرد یا نمی کشت و یا فامیل های شان را در خاک خویش گروگان نمی گرفت!

گلبدین، با چند پیشنهاد اخیرش، مخصوصاً با پیشنهاد واگذاری رسمی چند ولایت به طالب، عملاً نشان داد که هم از طالب به عنوان ابزار پیش برنده اهداف پاکستان حمایت می کند و هم از خواسته های نامشروع پاکستان در قبال افغانستان.

دیدار گلبدین با شاهد خاقان عباسی مبین این حقیقت است که گلبدین هنوز هم، بعد از چهل و دو - چهل و سه سال، به پیمانی که در سال ۱۳۵۴ با استخبارات پاکستان برای تبدیل افغانستان به صوبه پنجم آن کشور بسته بود، وفادار است؛ و پاکستان هم از تفتین و توطئه و تخریب و تضعیف کشور ما توسط عمال افغانی خویش دست برنداشته است و هنوز هم خیال مستعمره ساختن افغانستان را از دماغ کثیف خویش بیرون نساخته است.

دیروز خبری را در بی بی سی لندن خواندم. نوشته بودند که منابع دولت افغانستان می گویند پاکستان تاکنون برای کشاندن طالبان به پای میز مذاکره گام عملی برنداشته است. حال، و بر بنیاد همین خبر، از همین منابع می پرسیم که با آن که می دانید پاکستان تا حال برای کشاندن طالب به میز مذاکره هیچ گام عملی برنداشته، و بر حسب تجربه در آینده نیز چنین قدمی بر نخواهد داشت، اگر در صداقت شما نسبت به درستکاری تان غش یا خلاقی وجود ندارد، چرا باز هم از سیاست مداران فریب کار پاکستانی به تکرار و مصرانه می خواهید به افغانستان بیایند و در رابطه با طالب و صلح و امنیت با شما صحبت کنند؟

پاکستان چه قدر باید دروغ بگوید تا شما متوجه دروغ گفتن های وی شوید؟ یا چه قدر باید شما و جهان را فریب بدهد تا شما متوجه شوید که پاکستان یک کشور فریب کار و محیل است؟

در خبر بی بی سی همچنان آمده است که پاکستان یک تعداد از طالبان را بازداشت کرده یا کشته است. این طالبان را به این دلیل پاکستانی ها بازداشت نکرده و نکشته اند که پاکستان انسان شده و از ترور و تروریست پروری دست برداشته است، بلکه به این خاطر زندانی می کنند و می کشند که این طالب ها از جنگ خسته شده اند و نمی خواهند بیشتر از این از زن و فرزند و خانه و کاشانه خود دور باشند و خون خود و دیگر بی گناهان را به ناحق و برای خوشی یک کشور ددمنش و فریب کار و بیگانه بریزانند.

خلاصه کلام: سیاست مداران فعلی ما که بر سر اقتدار هستند، مانند آن عده از طبیبان بدی که همه را بیمار می خواهند، سود شان را در وجود آشفتگی و هرج و مرج در کشور می بینند و اصلاً نمی خواهند کاری کنند که آشفتگی ها و بی سر و سامانی ها در کشور ما پایان پیدا کنند و دمی آب خنکی از گلوی مردم ما پائین برود.

ظاهر قدیر، که خود را مالک سه صد و پنجاه میلیون دالر می خواند، و امثال وی، اگر اوضاع کشور عادی باشد و سیاست مداران پاک نفس و واقعاً صادق و ملی در کشور ما در رأس قدرت قرار داشته باشند، سیاست مدارانی که جلو اوباشان و دزدان و وطن فروشان و تبهکاران را بگیرند، چگونه می تواند به این سرمایه عظیم و قارونی دست پیدا کند؟ دلیل رو آوردن من به مردم این است که:

۱- انتظار بیشتر برای تغییر روحیه و اخلاق سیاست مداران ملوث بر سر اقتدار در این زمان در کشور ویران و به خون خفته ما به هیچ وجه نه انتظاری بجاست و نه به سود ما و به سود کشور ما می باشد. دست از انفعال - خود را غیرمؤثر دانستن و دست به هیچ کاری نزدن - بردارید و سر رشته کار های تان را وقتی می بینید که مسؤولان کاری سودمندی انجام نمی دهند خود به دست بگیرید.

۲- کار های مختل و به هم ریخته ما تنها به دست مردمی که هم وطن خویش را دوست دارند و هم عزت و آزادی شان را، می تواند سامان یابد. رهبران سیاسی - مذهبی به اصطلاح جهادی و کسانی مانند کرزی و احمدزی و عبدالله و ربانی و ابراهیمی و اتمر و امثالهم، همان گونه که تا امروز کاری در راستای آرامی و امنیت و ختم جنگ و پایان دادن به دزدی و زورگوئی و فساد و... انجام نداده اند، در آینده هم، اگر نسل بعد از نسل بیایند و سیاست و حکومت کنند، نمی توانند (چون نمی خواهند) مشکلات ما و کشور ما را حل کنند.

و این نکته را هم نباید فراموش کنیم که موضع گیری های غیرفعال و غیرمؤثر و بیشتر خوشبینانه ما در قبال سیاست های نادرست رهبران و فعالان سیاسی - نظامی احزاب به اصطلاح جهادی، که بعد از شکست نجیب قدرت سیاسی را به دست گرفتند، از کم و بیش چهار و نیم دهه تا حال، ما را با این همه ناآرامی و درد سر و دشمنی و جنگ مبتلاء ساخته است؛ موضع گیری که اگر از اول آگاهانه و مسؤولانه می بود و از اول به این همه سیاست مدار کژاندیش و غیرملی موقع سوار شدن بر گرده های مردم داده نمی شد، به یقین سرنوشت ما امروز طور دیگری رقم می خورد. دوران اقامت در پاکستان را که مجبوریت های خود را در قبال داشت، نباید زیاد سخت گرفت؛ اما امروز، خاصاً با تجربه های بی شماری که نموده ایم، نباید بیشتر از این فریب چرب زبانی ها یا حقه بازی های کلاه بردارانی را که می خواهند به نام دین یا به نام وطن و سمت و زبان و نژاد و یا خدمت به ملک و مردم ما را باز هم و هرچه بیشتر بچاپند و بدبخت بسازند، بخوریم.

سرنوشت ملت ها را خود ملت ها رقم می زنند، البته به کمک سیاست مداران واقعاً ملی و میهنی و واقعاً خداترس و پاک نفس که خوشبختانه ما هم از این ناحیه در نقصان نیستیم و اگر فرصتی را که از روی خوش باوری یا اشتباه به سیاست مداران متقلب و بی احساس به مردم و کشور تا کنون مهیا نموده ایم، به سیاست مداران دلسوز به مردم و وطن

مهیا کنیم، خواهیم دید که در واقع این ما بوده ایم - به مصداق آن قول که از ماست که بر ماست - که حالت دردآور موجود را در کشور خویش به وجود آورده ایم.

در اخیر باید این نکته را نیز تصریح کنم که جبران این اشتباه در قدم اول درک و قبول و گرفتن انتباه از آن، و در قدم دوم از همین لحظه جلو تکرار آن را گرفتن است.

موفق و سرفراز باشید!

۲۰۱۸/۰۴/۱۱